

## کارگاه ترجمه

حسن هاشمی میناباد

### ■ اسم جمع همیشه به معنای جمع اسم نیست

مترجم انگلیسی‌زبانی که از فارسی به زبان مادری‌اش ترجمه می‌کند با تکیه بر تحلیل واژگانی «مطبوعات» و با علم به اینکه -ات نشانه جمع در فارسی است به واژه مفرد «مطبوع» می‌رسد که امروزه بسیاری از فارسی‌زبانان هم معنای اصلی آن را نمی‌دانند (مطبوع در اینجا یعنی آنچه طبع شده و چاپ شده). بدین ترتیب او دچار مشکل می‌شود. علاوه بر این، بعضی از کلمات جمع با مفرد خود اختلاف معنایی دارند مانند اطرافیان، گذشتگان، بستگان، تلفات، مخلفات، صادرات، قدما و متأخرین. دیگر اینکه کلماتی مانند اوایل، اواسط و اواخر که ظاهراً جمع اول، وسط و آخرند تقریباً را می‌رسانند مانند اوایل روز و اواخر بهار.

بعضی از اسم‌های انگلیسی وقتی علامت جمع می‌گیرند، معنایشان متفاوت با معنای صورت مفردشان می‌شود. compensation (جبران، ترمیم، خسارت، غرامت) وقتی جمع بسته می‌شود معنای محاسن و مزایا می‌یابد. صورت جمع complication (پیچیدگی، دشواری، آشفتگی، اشکال، گرفتاری) در پزشکی یعنی عوارض. directions در روی بسته پستی یعنی آدرس و نشانی. شاید lights به معنای چراغ راهنمایی برایمان سخت نباشد، اما چه بسا ندانیم که استعداد و توانایی هم معنی می‌دهد. ذهن کم‌ورزیده در انگلیسی چگونه می‌تواند از bearing در حالت جمع به موقعیت برسد؟ cordiality یعنی صمیمیت و محبت، اما در حالت جمع به تعارف و تعارفات بدل می‌شود. رسیدن از bitter (تلخ و تلخی) به bitters (شربت تلخ، نوشیدنی تلخ، و نوع خاصی از نوشیدنی الکلی) چندان راحت نیست. تازه چون خود bitter آبجوی انگلیسی مخصوصی است که با رازک ساخته می‌شود، کار را سخت‌تر می‌کند. اوضاع وقتی وخیم‌تر می‌شود که بدانیم bitter به لیوان مخصوص خوردن این نوشیدنی هم اطلاق می‌شود. سرانجام اینکه brains خوراک مغز است.

بعضی از این گونه اسم‌های جمع، حالت مجموعه‌ای دارند مانند defenses (استحکامات)، beliefs (اعتقادات)، teachings (تعالیم) و elements (اصول، مبانی، مبادی، مقدمات، کلیات). عده‌ای اسم بازی و سرگرمی می‌سازند: charade (ادا) و charades (ادابازی، نوعی مسابقه برای سرگرمی مثل آینه‌بازی ما). اسم پارچه وقتی جمع بسته می‌شود بر شلواری با آن جنس دلالت می‌کند.

duck	پارچهٔ کتان	ducks	شلوار کتان
corduroy	مخمل کبریتی	corduroys (cords)	شلوار مخمل کبریتی
denim	پارچهٔ جین	denims	شلوار جین

results یعنی نمرات. دقت کنید که وقتی result جمع بسته می‌شود، چیزی که به دست می‌آید حتماً مثبت است. پس معنی دیگر results عبارت است از نتایج مثبت، ثمرات و فواید. اما consequences هم نتایج مثبت است و هم عواقب و تبعات (=نتایج منفی).

juices شیره و عصاره است و آب گوشت یعنی عصارهٔ گوشت (نه غذای آبگوشت) و نیز در زبان عامیانه نیروی محرکه‌ای که به شما این امکان را می‌دهد تا کاری را به شکلی کاملاً بدیع انجام دهید که دیگران قادر به انجام دادنش نیستند، تا حدودی معادل بُرش و جربزه در زبان گفتاری ما. jeer (تمسخر، ریشخند) اگر جمع بسته شود به معنای سرکوفت است.

پس بدانید و آگاه باشید که اسم جمع همیشه جمع اسم نیست و چه بسا معنای اسم جمع با معنای صورت مفرد آن تفاوتی داشته باشد که شما را به خطا بیندازد.

#### ■ -ology و -logy – همیشه به معنای –شناسی نیست

داشتم یک متن روان‌شناسی را ویرایش می‌کردم که با دیدن «آسیب‌شناسی» در این جمله زنگ خطر ویراستارانه‌ام به صدا درآمد: «در نظریهٔ سیستمی ادعا می‌شود که کانون آسیب‌شناسی در فرد نیست، بلکه در ارتباط‌های درونی اعضای خانواده است.» آسیب‌شناسی (pathology) علم است و کانون این علم قطعاً نه در فرد است و نه در ارتباط‌های درونی اعضای خانواده. پس اشکال در چیست؟

-ology و -logy هم به معنی ۱) دانش و علم و رشته علمی و تخصصی است، و هم به معنی ۲) چیزی که موضوع مطالعه و بررسی آن علم است. فرهنگ روان‌شناسی انجمن روان‌شناسی آمریکا، معتبرترین کانون این رشته در جهان، معنای اول pathology را چنین تعریف کرده: «تغییرات کارکردی در فرد یا موجود زنده مربوط به یا ناشی از بیماری یا اختلال». فرهنگ زبان‌آموزان پیشرفته مریام وبستر (۲۰۰۸) معنای دوم واژه ساده geology (زمین‌شناسی) را چنین آورده:

the rocks, land, processes of land formation, etc. of a particular area

و فرهنگ نشر نو، محمدرضا جعفری (۱۳۹۵) معنای دوم این کلمه را «وضعیت زمین‌شناختی» ذکر کرده.

پس مترجم باید دقت کند که کلمه دارای پایانه واژه‌ساز -ology یا -logy بر ۱) علم دلالت می‌کند یا ۲) موضوع علم یا ۳) آنچه مربوط به یا ناشی از موضوع آن علم یا چیز مشابه دیگری می‌شود. در مثال‌هایی که در پی می‌آید به معانی دیگری هم برمی‌خوریم:

biology	زیست‌شناسی؛ فرآیندهای زیستی
etiology	سبب / علت‌شناسی؛ علت، دلیل، سبب، ریشه
etymology	ریشه‌شناسی؛ ریشه (کلمات)، معنای ریشه‌شناختی کلمه، صرف تصریفی (معنای قدیمی)

شایان ذکر است که معانی دوم به بعد این گونه واژگان در اصطلاح دستور انگلیسی قابل شمارش‌اند و معانی اصلی غیرقابل شمارش؛ حتی برخی از این دسته دوم هم گاهی قابل شمارش‌اند. مثلاً فرهنگ زبان‌آموزان مریام وبستر (۲۰۰۸) به معنای دوم psychology (the way a person or group thinks) برچسب غیرقابل شمارش زده، اما یک مثال قابل شمارش هم ذیل آن معنا آورده:

We need to understand the psychologies of the two people involved in the accident.

سه نکته:

geography هم مثل واژگان بالا فقط به معنای جغرافی نیست؛ وضعیت جغرافیایی و موقعیت محلی و مکانی از معانی دیگر آن است. بیشتر واژگان مختوم به -graphy و -ics که بر علم و دانش و تخصص دلالت می‌کنند معانی دیگری نزدیک به معنای اصلی خود دارند که مترجم کم‌دقت یا کم‌سواد یا کم‌توجه را گرفتار می‌سازند. به جای -ology و -logy- به ندرت معادل -پژوهی هم به کار رفته مانند

terminology	واژه‌پژوهی	mythology	اساطیرپژوهی
-------------	------------	-----------	-------------

■ بالاخره تکلیف ما با **tend to** چیست؟

مایل / متمایل بودن، تمایل داشتن، گرایش داشتن؛ مستعد بودن، و آمادگی داشتن و امثال آن فعل‌هایی هستند که در فارسی به فاعل جاندار، آن هم فاعل انسان نیاز دارند و در نتیجه نمی‌توان آنها را با فاعل غیرجاندار و فاعل جانور در مقابل فعل **tend to** به کار برد. پس باید چه کار کرد؟ ابتدا **tend to** را تعریف می‌کنیم.

**tend to** برای دلالت بر این امر به کار می‌رود که کاری غالباً انجام می‌شود یا از آنجا که کسی یا چیزی غالباً کاری انجام می‌دهد، پس احتمالش هست که باز هم انجام دهد. اگر چیزی کاری را در بیشتر مواقع انجام می‌دهد، آن کار معمولاً اتفاق می‌افتد. به عبارت دیگر، چون کاری غالباً یا معمولاً اتفاق می‌افتد، پس آن کار احتمال دارد اتفاق بیفتد و انجام شود. **tend** با حرف اضافه **to** یا **towards** یعنی رو به سوی چیزی یا حالتی داشتن یا غالباً/ معمولاً از ویژگی خاصی برخوردار بودن.

حتی گاهی نمی‌توانیم از تمایل، گرایش؛ میل، رغبت؛ استعداد، و آمادگی همراه با فاعل انسان هم استفاده کنیم و گاهی خود انسان هیچ نقشی در کار موردنظر ندارد.

Women tend to live longer than men.

عمر که دست خداست و طول عمر دست زنان نیست.

Women in science career tend to get less support for mentors than men do.

در واقع زنان با این تبعیض مبارزه می‌کنند و هیچ رغبتی به آن ندارند.

Heavy smokers have tendency to develop lung cancer and other serious illnesses.

سیگارکش‌های قهار که خودشان میل و رغبت و گرایش ندارند به سرطان سینه یا بیماری حاد مبتلا شوند.

tend to گاهی خواسته یا ناخواسته معادلی در فارسی پیدا نمی‌کند. فرهنگ پویا tend to think that را «فکر کردن که» معنی کرده، گرچه معادل اول آن - گمان کردن که - شاید در ذهن عده‌ای قطعیت «فکر کردن» را نداشته باشد و در نتیجه معادلی تقریبی برای این ساختار باشد.

People tend to judge by appearances.

عقل مردم به چشمشان است.

tend to در اینجا هیچ معادلی صوری نمی‌تواند در فارسی داشته باشد. یکی از مولفه‌های معنایی tend to با توجه به تعریف فرهنگ‌های زبان‌آموز آکسفورد، لانگمن، کوپیلد و مریام وبستر قیده‌های (۱) غالباً، بیشتر (مواقع) و (۲) معمولاً است. اما انتخاب یکی از اینها بستگی به متن و اطلاعات پیدا و نهان آن، و نیز دانش تخصصی و برون‌زبانی مترجم (اطلاعات عمومی او) دارد. اما من جمله‌ای را نمی‌دانم از کجا پیدا کرده‌ام که usually با tend to همراه شده:

Machines usually tend to be out of order when you need them most.

(تاحدودی شبیه این مثل کنایه‌آمیز: تازی خوب وقت شکار بازی‌اش می‌گیرد.) با توجه به نظر نامساعدی که استادان نگارش و نویسندگان و شاعران بزرگ به کلیشه دارند و دوری از آن را، تا آنجا که میسر است، توصیه می‌کنند، tend to مثال زیر به معنای معمولاً است و نه غالباً.

Bromide literally means a sedative or medicine to calm nervousness and to cause sleep; and cliché tend to do exactly that.

معادل‌ها و راهبردهای ترجمه tend to

۱. معمولاً، غالباً، بیشتر مواقع

Women tend to live longer than men.

عمر زن‌ها معمولاً طولانی‌تر از مردان است (فرهنگ پویا).

Excessive motion that tends to be repetitive

تحرک بیش از اندازه که غالباً تکرار شونده است (در برخی از اختلال‌های روانی)

It tends to be inflexible.

کمابیش انعطاف‌ناپذیر می‌نماید.

Higher status jobs, even in industries which employ mostly women, tend to be filled by men.

مشاغل دارای جایگاه عالی را، حتی در صنایعی که عمدتاً زنان را به کار می‌گیرند، غالباً مردان اشغال می‌کنند.

In each individual, one learning style tends to dominate over the others.

در هر فرد، یک سبک یادگیری معمولاً بر سبک‌های دیگر می‌چربد.

One major problem with some early insecticides was that they tend to kill not only harmful pests but also those insects which actually helped the farmer.

مشکل عمده برخی از حشره‌کش‌های اولیه این بود که غالباً نه تنها حشرات زیانبار بلکه حشراتی را هم می‌کشتند که برای کشاورزان سودمند بودند.

۲. بیشتر، زیاد

It tends to rain here a lot in summer.

تابستان اینجا باران زیاد می‌آید (فرهنگ هنراره).

Worse, unpleasant words have a tendency to stick with us.

سخنان زشت و آزارنده بیشتر در ذهنمان می‌مانند.

۳. آوردن فاعل انسان و نسبت دادن گرایش و رغبت و آمادگی به آن

An impersonal society exaggerates the rational aspect of human beings and tends to ignore people's feelings.

مردم در جوامع غیرشخصی در جنبه عقلانی انسان اغراق می‌کنند و تمایل دارند احساسات انسان را نادیده بگیرند.

Prose tends to be better able to deal with the abstract, because it is more precise.

ادیبان معمولاً در نشر می‌توانند بهتر به امور انتزاعی بپردازند...

۴. به ... زدن

It tends to be yellow.

به زردی می‌زند.

۵. رو به ... داشتن، به طرف ... رفتن، رو به سوی داشتن

His views tend towards the extreme. نظراتش رو به افراط دارد.

As a good becomes more abundant, its price tends to fall.

کالا که فراوان‌تر می‌شود، قیمت آن رو به پایین می‌رود.

Interest rates tending upwards نرخ‌های بهره رو به افزایش دارند.

School dramas tend towards comedy.

نمایش‌های مدارس به کمدی معطوف‌اند.

The weather tends to improve in May.

در ماه مه هوا رو به بهبودی می‌رود/ دمای هوا در ماه مه بهتر می‌شود.

سخن‌پردازی مقابله‌ای (contrastive rhetoric) بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌های دو یا چند زبان از نظر نگارش و سخن گفتن است و اینکه اهل یک زبان پیامش را در چه قالبی می‌ریزد و این الگو چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با الگوهای زبان دیگر دارد. گاهی زبانی از راهبرد و ساختاری استفاده می‌کند که در زبان دیگر به کار نمی‌رود یا معادل سرراست و حاضر و آماده و مستقیمی ندارد. ساختار do تأکیدی و tend to در مواردی begin to do something و مترادف‌های آن (هاشمی میناباد، ۱۳۹۶: ۲۷۱-۲۸۰) نیز از این جمله است. در مثال زیر از پیکره glosb.com هم do تأکیدی حذف شده و هم tend to.

Family does tend to actually look alike. خویشاوندان شبیه هم هستند.

مترجم به راحتی نمی‌تواند برای tend to تعیین تکلیف کند. این شاید ضعف خود من به نظر برسد، ولی در ۲۵ سالی که از نوشتن اولین برگه tend to می‌گذرد نتوانسته‌ام معادل‌هایی بهتر از آنچه در بالا آوردم از آثار مترجمان استخراج کنم. شخصیت بزرگی

مثل نجف دریابندری عزیز که در استادی‌اش در ترجمه و در زبان‌دانی‌اش شکی نیست، «تمایل داشتن» را به «فلسفه» نسبت داده:

The philosophies that have been inspired by scientific technique are power philosophies, and tend to regard everything non-human as mere raw material.

فلسفه‌هایی که مُلهم و موجد آنها فنّ علمی بوده است عبارتند از فلسفه‌های قدرت، و تمایل دارند بدین که امر غیربشری را فقط به عنوان مادهٔ خام در نظر بگیرند (نجف دریابندری، ص. ۴۸۴، ۱۳۷۳؛ ۴۸۲، ۱۹۶۱، B. Russell).

به هرتقدیر، دانش و زورم به همین مقدار رسید (ماییم و نوای بی‌نوایی). امید که خوانندگان عزیز پیشنهادهای بهتری را هم مطرح کنند.

#### ■ verb + (object+) adjective, verb + to + noun

صفت معمولاً با فعل ربطی به کار می‌رود، اما ساختاری در انگلیسی هست که در آن، صفت با یا بدون مفعول به کار می‌رود و نتیجهٔ فعل را نشان می‌دهد. اگر می‌خواهید بگویید که کسی یا چیزی باعث شد کسی یا چیزی صفت یا حالت خاصی را بگیرد، می‌توانید از گروهی از فعل‌های متعدی به اضافهٔ یک صفت و یک مفعول یا متمم استفاده کنید. این فعل‌ها مانند paint, wipe, sweep, shoot, drive, knock, knock می‌توانند یک صفت یا تعداد محدودی صفت بگیرند، اما دایرهٔ make و render از این نظر گسترده‌تر است. اگر اسم مربوط به این گونه صفت‌ها با فعل بیاید، حرف اضافهٔ to قبل از آن قرار می‌گیرد.

The dog *broke loose* from its chain.

سگ قلاده‌اش را پاره کرد و گریخت (محمدتقی فرامرزی، ص. ۳۸، ۱۳۶۳).

But he knew he would shiver himself warm and that soon he would be rowing.

ولی می‌دانست آنقدر می‌لرزد تا گرم شود، و به زودی پارو می‌کشید (نجف دریابندری، ص. ۱۱۶، ۱۳۷۲؛ ۱۷، ۱۹۷۲، E. Hemingway).

I kicked the door open.

در را با لگد باز کردم (غلامرضا رشیدی، ص. ۹۷، ۱۳۸۱).



He pushed the window open.

به پنجره فشار آورد و بازش کرد. He rubbed the window screen dry. پارچه را به شیشه جلوی ماشین مالید و کاملاً خشکش کرد/ تا حسابی خشک بشود.

He wiped the bottle dry with a dishcloth.

بطری را با قاب دستمال تمیز کرد و آن را خشکِ خشک کرد.

Then his captor had knocked him unconscious.

بعد کسی که گروگانش گرفته بود ضربه‌ای به او زد و بیهوشش کرد/ که بیهوش شد.

در این ساختار، برخی از فعل‌ها با صفت *dead* به کار می‌روند و نشان می‌دهند که عملی باعث مرگ کسی شده مانند *to shoot someone dead* یعنی کسی را به ضرب گلوله کشتن / از پا درآوردن، و به قول قدیمی‌ها: سر تیر رفتن. فعل به اضافه *to death* هم همین مفهوم را دارد.

Angry people stoned the criminal to death.

مردم خشمگین جانی را سنگسار کردند و کشتند.

His enemies poisoned him to death. دشمنانش او را با سم کشتند.

They tortured him to death. او را زیر شکنجه کشتند.

He could cut himself and bleed to death.

ممکن بود دستش را بُرد و آنقدر از او خون بیاید که بمیرد.

*stop dead* یعنی ناگهان و به سرعت متوقف شدن / ایستادن کسی یا چیزی، یا ناگهان به سرعت متوقف کردن / ایستاندن کسی یا چیزی.

اسمی که بعد از فعل می‌آید ممکن است بدون حرف اضافه باشد:

It's where NKVD men beat confession from traitors.

جایی است که مأموران این.کا.و.د خائن‌ها را شکنجه می‌کردند و اعتراف می‌گرفتند.

#### ■ سه غلط در یک عنوان کتاب

*POET IS TO BE HEARD* عنوان گزینۀ شعری است از محمدعلی بهمنی به نام شاعر شنیدنی است. اسم‌های قابل شمارش مفرد انگلیسی نمی‌توانند به تنهایی و بدون

حرف تعریف یا تخصیص‌گر (determiner) به کار روند. پس Poet در این عنوان درست نیست. برای شناسایی ماهیت دستوری و معنایی «شاعر» باید به متن مراجعه کنیم تا بفهمیم منظور شاعر و نویسنده از این کلمه چه بوده.

عنوانی که برای این کتاب انتخاب شده در سومین بیت قطعه‌ای به نام «شب‌های شعرخوانی من بی‌فروغ نیست» (ص ۲۵۸) آمده:

شاعر شنیدنی است. - ولی میل میل توست

آماده‌ای که بشنوی‌ام؛ یا به‌بینیم

این بیت به ما کمک نمی‌کند که بفهمیم شاعر در اینجا اشاره به خود گوینده شعر است یا شاعران به‌طور کلی و به اصطلاح دستوری به‌عنوان اسم جنس. به بیت‌های قبلی برمی‌گردیم:

گاهی چنان بدم که مبدا به‌بینیم / حتّا اگر به دیده رویا به‌بینیم

من صورتم به صورت شعرم شبیه نیست / بر این گمان مباش که زیبا به‌بینیم

این ابیات به ما می‌گویند که شاعر در بیت سوم، اسم جنس است و منظور، همه شاعران‌اند. پس اساساً دو راه برای انتقال درست این مفهوم داریم:

(۱) استفاده از حرف تعریف a: A Poet Is to Be Heard؛ و

(۲) استفاده از صورت جمع اسم: Poets Are to Be Heard.

اگر «شاعر» به شخص خاصی یا خود محمدعلی بهمنی اشاره داشت از حرف تعریف معرفه the استفاده می‌کردیم. توجه داشته باشید از آنجا که to حرف اضافه است، آن را در عنوان کتاب با حرف بزرگ شروع نکردیم.

دیگر اینکه اسم محمدعلی بهمنی به انگلیسی چنین نوشته شده: M.A. BAHMANI. ما می‌توانیم حروف آغازین اسم خاص (initials) را همراه با یک نقطه بعد از هر حرف (روش بریتانیایی) بنویسیم یا بدون آن (روش امریکایی). در اینجا ظاهراً مترجم نه دل بریتانیایی‌ها را شکسته و نه دل امریکایی‌ها را. نقطه بعد از M را باید نمی‌گذاشت یا بعد از A هم نقطه می‌گذاشت.

دیگر اینکه عنوان کتاب و نام نویسنده و عنوان مجموعه در انتها لیه پایینی جلد، به فاصله یک سانتی‌متر از خط برش، آن هم با حروف ریز آمده؛ که این هم درست نیست، ولی به مترجم مربوط نیست و اشکال از ناشر و دستگاه نشر است.

\*\*\*\*\*